

فصلنامه علمی-ترویجی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)
سال دهم / دوره جدید / شماره ۳۷ / پاییز ۱۳۹۳
صص ۴۲-۲۳

نگرش قرآن کریم در زمینه دشمن شناسی در تفاسیر فریقین

• عباس مصلائی پور یزدی

دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه امام صادق (ع)

amusallai@gmail.com

• جواد جمشیدی حسن آبادی

کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه مذاهب اسلامی (نویسنده مسئول)

javadjamshidi66@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۲۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۶/۱۱

چکیده

بحث شناخت دشمن در قرآن کریم از موقعیت ویژه‌ای برخوردار است و خداوند در آیات متعددی دشمنان متنوع جبهه حق را در قالب واژگان مختلفی معرفی می‌کند و چهره‌های پلید و گمراه کننده آنان را برای پیروان حق آشکار می‌نماید، تا مسلمانان آنان را بهتر بشناسند. در مقالات متعددی، موضوع دشمن شناسی مورد بررسی قرار گرفته است، اما در این مقاله، واژگان متعددی که در زمینه دشمن شناسی در قرآن کریم مطرح است، مورد بررسی قرار می‌گیرد، تا به ابعاد گوناگون این موضوع توجه شود و از این طریق شناخت کامل پیرامون دشمن و دشمن شناسی از منظر قرآن کریم به دست آید و بتوان آن را در زندگی فردی و اجتماعی به کار بست. از جمله واژگان کلیدی بحث دشمن شناسی که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد، عبارتند از: کید، مکر، ضلال، کفر، صدّ، خدع، عدوّ، بظانه، ولیّ، نفاق و بصیرت. از بررسی واژگان این نتیجه حاصل می‌شود که باید به منظور جلوگیری از آسیب دشمنان به این نکات توجه شود: ۱. توجه همیشگی به توطئه‌های دشمنان ۲. بازگو نکردن راز جز در بین افراد خودی ۳. داشتن بصیرت و آگاهی نسبت به دشمنان. البته باید در نظر داشت تصریح پیشوای اسلامی، شرط لازم شناخت مصداقهای دشمن است.

کلیدواژه‌ها: دشمن، دشمن شناسی، عدوّ، کفر، شرک، نفاق.





مقدمه

قرآن، انسان را به این حقیقت واقف می‌کند که آدمی گاه چیزی را دوست می‌دارد که به سود واقعی او نیست و چه بسا آنچه را می‌طلبد که به زیان او است.^۱ بنابراین از آنجا که علم و آگاهی انسان برای شناخت سود و زیان واقعی اندک است، باید به قرآن کریم چنگ زنییم و از آن مدد جوییم که ما را به استوارترین راهها هدایت می‌کند.

انسان در ابتدا زندگی کوچک و ساده‌ای داشت و دشمنان خویش را به راحتی می‌دید و با ابزارهای ساده به مقابله با آنان برمی‌خاست و خود را از گزند آنان در امان می‌داشت، اما یکی از مشکلات انسان امروز عدم شناخت دشمن خویش است. در واقع دشمنان انسان با ابزارهای پیشرفته و با به کارگیری انواع روشهای جنگ روانی خود را از او مخفی داشته و در لباس دوست ضربات خود را بر او وارد می‌کنند، بنابراین بی‌تفاوتی نسبت به دوست و دشمن و انکار دوستی و دشمنی و خودی و غیر خودی و اشتباه در شناخت دوست و دشمن، باعث وارد شدن بزرگ‌ترین ضربه‌ها بر پیکر جوامع انسانی می‌شود، تا جایی که یکی از ضعفهای اساسی عموم مسلمانان از صدر اسلام تاکنون نشناختن دشمن یا ضعف در دشمن شناسی بوده است. همین امر موجب شکست و از دست دادن حکومت و عملی نشدن بسیاری از احکام اسلام بوده و هست.

از طرفی، شناخت دوست و دشمن یکی از مهم‌ترین نیازهای زندگی فردی و اجتماعی انسان و همچنین یکی از اساسی‌ترین شرایط موفقیت یک فرد یا جامعه در تمامی عرصه‌ها است، به طوری که هرگاه آدمی در پهنه طبیعی دشمن را شناخت، به موفقیت دست خواهد یافت.

قرآن کریم به مدد انسان آمده و با آموزه‌های خود، او را در شناخت دشمن یاری می‌نماید، تا جایی که

۱. بقره، ۲۱۶.

در آیات گوناگون، به بیان مؤلفه‌ها و واژگان کلیدی در زمینه شناخت دشمنان واقعی انسان پرداخته است. بنابراین در این مقاله به بررسی مؤلفه‌ها و واژگان کلیدی آیات قرآن کریم در این زمینه پرداخته می‌شود.

مفهوم شناسی دشمن

۱) معنای لغوی

معادلهای عربی واژه دشمن عبارتند از: «العدو» و «الخصم».^۲ «العدو» از ماده «عدو»، به معنای تجاوز کردن از کاری است که حقیقتش عدم تجاوز از آن می‌باشد،^۳ تجاوز و درگذشتن از حد است که با التیام منافات دارد؛ یعنی با بهبودی بخشیدن و سازگاری دادن میان دو چیز تفاوت دارد.^۴ در النهایه و التحقیق نیز همین معنی آمده است.^۵

با توجه به آنچه که در معنای عدو گفته شد، این واژه در کاربردهای معنایی مختلفی به کار رفته است که می‌توان به این موارد اشاره کرد: ۱. گاهی به اعتبار «قلب و دل» است: «الْعَدَاوَةُ وَالْمُعَادَاةُ»؛ یعنی کینه توزی و دشمنی در دل پنهان داشتن ۲. گاهی به اعتبار «راه رفتن» است: «الْعَدُو»؛ یعنی دویدن و هروله ۳. گاهی به اعتبار کوتاهی نمودن از عدالت و افساد در معامله است: «الْعُدْوَانُ وَالْعَدُو»؛ یعنی در معامله بی‌عدالتی و ظلم و خصومت دارد، گفته می‌شود: «فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدُوًّا بَغْيَرِ عِلْمٍ»^۶ ۴. گاهی به اعتبار مکانهای آرمیدن و قرار گرفتن است: «لَهُ الْعَدُوَّةُ»؛ یعنی ناآرام و نامطمئن که جمع آن «عَدَى وَاَعْدَاءٌ» است، گفته می‌شود: «وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ»^۷

۲. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۳، ص ۷۱.

۳. کتاب العین، ج ۲، ص ۳۱۳.

۴. المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۵۳.

۵. النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۳، ص ۱۹۳؛ التحقیق فی

کلمات القرآن، ج ۸، ص ۶۲.

۶. انعام، ۱۰۸.

۷. فصلت، ۱۹.

۸. المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۵۳.

دشمن در لغت فارسی به معنی زشت ذات و زشت خوی است؛ مرکب از «دش» به معنی بد و زشت و «من» به معنی نفس و ذات.^۹ برخی می‌گویند: مرکب از «دشت» به معنی بد و زشت و «من» به معنی بدنفس، بددل و زشت طبع است. این واژه در معنی مفرد و جمع به کار می‌رود. همچنین به آن که عداوت می‌کند و به شخصی ضرر می‌رساند، دشمن گویند؛^{۱۰} یعنی آن کس که بدخواه دیگری است.^{۱۱}

۲) معنای اصطلاحی

دشمن در اصطلاح مفسران به کسی اطلاق می‌شود که ضرر می‌رساند. اصطلاحات هم‌معنی با آن عبارت است از: حریف، ضد، مخالف، معارض و عدو.^{۱۲} صاحب کتاب تاج التراجم در تعریف دشمن می‌نویسد: هرکس که دشمن خدا، فرشتگان و رسولان باشد، دشمن انسان است.^{۱۳} «عدو» یعنی دشمنی که در قلب به انسان عداوت دارد و در ظاهر مطابق آن رفتار می‌کند، خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا»^{۱۴} و نیز فرموده است: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ»^{۱۵، ۱۶}

عدو دو گونه است: ۱. عداوت به قصد دشمنی و خصومت مانند آیات: «فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوًّا لَكُمْ»،^{۱۷} «جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ»^{۱۸} و «عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ»^{۱۹}. ۲. عداوتی که از روی قصد نباشد، بلکه حالتی به او دست می‌دهد که اذیت می‌شود، همان گونه که از دشمنان مورد اذیت و آزار قرار می‌گیرد، مثل آیه: «فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ

الْعَالَمِينَ»^{۲۰} و آیه‌ای درباره اولاد که می‌گوید: «عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ»^{۲۱، ۲۲}

بنابر آنچه گفته شد، تعریف دشمن در اسلام به دشمن بیرونی (کافران، مشرکان، منافقان و یهود) منتهی نمی‌گردد، بلکه شامل نفس اماره و شیطان نیز می‌شود، به گونه‌ای که جهاد با نفس را برترین جهاد می‌خوانند. بنابراین هر آنچه انسان را از راه مستقیم منحرف سازد و موجب عدم اطاعت انسان از خداوند شود، دشمن نامیده می‌شود.

اهمیت و ضرورت بحث دشمن‌شناسی از منظر

قرآن کریم

از ویژگیهای بارز قرآن کریم، جامعیت و گستردگی بحثهای آن و دربر داشتن کلیات برنامه بشری است، چنان که خداوند فرموده است: «... وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ...»^{۲۳} امام باقر(ع) نیز درباره جامعیت قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدَعْ شَيْئًا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَ بَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ...»^{۲۴}

نظر به اینکه قرآن کریم هم جامعیت دارد و هم جاودانگی، بنابراین هیچ موضوع مهمی در راستای هدایت انسان نیست که به آن نپرداخته باشد، به خصوص ساختار جامعه اسلامی و عواملی که به طور مثبت یا منفی در آن مؤثر است. با تأملی دقیق در آیات درخواستیم یافت که تا چه اندازه قرآن کریم نسبت به «شناساندن دشمن» حساسیت نشان داده و آیات متعددی را به این مهم اختصاص داده است. از طرفی در فرهنگ اسلامی، دین و سیاست به گونه‌ای با یکدیگر عجین و آمیخته شده‌اند که حتی تصور جدایی میان آنها آسان به نظر نمی‌رسد. برای درک

۹. معارف و معاریف، ج ۵، ص ۴۰۳.

۱۰. لغت‌نامه دهخدا، ج ۷، ص ۱۰۹۰۸.

۱۱. فرهنگ فارسی، ج ۲، ص ۱۵۳۷.

۱۲. معارف و معاریف، ج ۵، ص ۴۰۳.

۱۳. تاج التراجم، ج ۱، ص ۱۲۸.

۱۴. نساء، ۱۰۱.

۱۵. یوسف، ۵.

۱۶. قاموس قرآن، ج ۴، ص ۳۰۵.

۱۷. نساء، ۹۲.

۱۸. فرقان، ۳۱.

۱۹. انعام، ۱۱۲.

۲۰. شعراء، ۷۷.

۲۱. تغابن، ۱۴.

۲۲. المفردات فی غریب القرآن، صص ۵۵۳ و ۵۵۴.

۲۳. نحل، ۸۹.

۲۴. بصائر الدرجات الکبری، ج ۱، ص ۱۹.





بهرتر این مطلب به روایت امام باقر(ع)، اشاره می‌شود که می‌فرماید: «قرآن بر سه قسمت نازل گردیده که یک سوم آن، درباره ما و دوستان ما و یک سوم، درباره دشمنان ما و پیشینیان ما و یک سوم، روشها و امثال است. آیه‌ای که درباره قومی نازل شده، اگر با مرگ آن قوم باطل گردد، دیگر از قرآن چیزی نمی‌ماند، حال آنکه قرآن تا بقای آسمانها و زمین باقی و احکام آن جاری و ساری است و برای هر ملتی آیه‌ای است که آن را قرائت می‌کند، خواه آن آیه خیر را بیان کند و خواه شر را».^{۲۵}

اهمیت دشمن شناسی در تعالیم اسلامی آن قدر مورد توجه قرار گرفته که آیات دشمن شناسی بیش از آیات الاحکام است و از میان ۱۱۴ سوره قرآن کریم، در آغاز نه سوره به مسئله دشمن شناسی توجه شده است؛ سوره‌های براءت، احزاب، محمد، ممتحنه، منافقون، معارج، بینه، کافرون و مسد.^{۲۶} واژه‌های «عدو» و «اعداء» حدود ۲۸ بار در قرآن تکرار شده است.

در سیره پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) نیز به دشمن شناسی بسیار توجه شده است و در میان معصومان(ع)، رفتار حضرت علی(ع) با دشمنان از همه درس آموزتر است. علی(ع) با توجه به شرایط زمانی و شیوه حکومتش، با دشمنانی روبه‌رو بود که پیامبر(ص) و دیگر ائمه(ع) با آن رو به رو نشدند. درباره لزوم شناخت دشمن، احادیث فراوانی از پیامبر اکرم(ص) و ائمه معصومان(ع) وجود دارد که به باره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

پیامبر(ص) درباره ضرورت شناخت دشمن می‌فرماید: «أَلَا وَ أَنْ أَعْقَلَ النَّاسِ عَبْدٌ عَرَفَ رَبَّهُ فَأَطَاعَهُ وَ عَرَفَ عَدُوَّهُ فَعَصَاهُ».^{۲۷} این حدیث، مهم‌ترین ویژگی یک انسان پیشرو و آگاه را خدانشناسی و دشمن شناسی می‌داند که نتیجه خدانشناسی، تسلیم شدن در برابر

خدا و پرستش او و نتیجه دشمن شناسی، نافرمانی از دشمن است. پس از رحلت پیامبر(ص)، ائمه معصومان(ع)، تلاشهای زیادی در جهت معرفی دشمن به جامعه مسلمانان انجام دادند و مهم‌ترین رمز پیروزی آنها، به ویژه پیروزی نهضت حسینی در این بود که دشمن را به مردم معرفی کردند و سخنان گران سنگی در این زمینه بیان داشتند، از جمله:

۱. امام علی(ع) می‌فرماید: به خدا سوگوید! اگر تنها با دشمنان روبه‌رو شوم، در حالی که آنان تمام روی زمین را پر کرده باشند، نه باکی داشته و نه می‌هراسم ...^{۲۸} همچنین می‌فرماید: هرکس نسبت به دشمن خود بخوابد (بی تفاوت باشد)، مکرها و حيله‌ها بيدارش می‌کند.^{۲۹} آن حضرت در کلام دیگری از لزوم قطع ارتباط با دشمن سخن می‌گوید.^{۳۰} نیز در جای دیگر، لزوم آمادگی و قدرت در برابر دشمن را بیان می‌کند.^{۳۱}

۲. امام صادق(ع) می‌فرماید: ثلاث من علامات المؤمن: علمه بالله، و من یحب، و من یبغض.^{۳۲}

ضرورت و اهمیت بحث دشمن شناسی از منظر عقل، نیز قابل دفاع و بررسی است؛ زیرا از محوری‌ترین مسائل دفاعی کشور، دشمن شناسی است. با شناخت دشمن می‌توان احتمال پیروزی و یا شکست را مشخص کرد، بنابراین شناخت دشمن نقش مهم و اساسی در رویارویی انسان با دشمنان دارد؛ زیرا اگر توان انسان در رویارویی بسیار، ولی اطلاعات کافی در دست نداشته باشد، شکست خواهد خورد، هر موجود زنده‌ای دشمن دارد و به میزان گستردگی وجود خود، با دشمن بیشتری روبه‌رو است. دشمن شناسی گفتاری است که پرداخت جامع و عالمانه به آن در این زمان ضروری‌تر است. به طور کلی

۲۸. نهج البلاغه، نامه ۶۲.

۲۹. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۶۸.

۳۰. همان، ج ۱، ص ۴۲۳.

۳۱. همان، ج ۱، ص ۳۳۴.

۳۲. همان، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲۵. تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۱۴.

۲۶. تفسیر نور، ج ۹، ص ۵۶۹.

۲۷. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۷۹.

ضرورت شناخت دشمن را از دیدگاه عقل می توان در موارد زیر بیان کرد:

۱. انحراف خواسته‌های به حق فکری انسان.^{۳۳}
۲. سقوط در رذایل.^{۳۴}
۳. آمادگی برای عکس العمل.^{۳۵}
۴. مصلحت جامعه و دشمنان.^{۳۶}

واژگان کلیدی قرآن کریم در زمینه شناخت دشمنان

اصل مطرح شده در قرآن کریم در خصوص شناخت دشمنان و برخورد با آنان، یک اصل همیشگی و دائمی است و در تمام ادوار قابل استفاده است. در قرآن واژگانی کلیدی وجود دارد که شناخت دشمن را بهتر و راحت تر می نماید. این واژگان عبارتند از:

۱) کید

«الکید: صیاح الغراب بجهد. و الکید. إخراج الزند النار. و الکید: التدبیر بباطل أو حق. و الکید: الحرب».^{۳۷} همچنین عبارت است از حيله، نیرنگ و فریب دادن؛^{۳۸} نوعی حيله و چاره جویی است که بر دوگونه نکو هیده و پسندیده می باشد، هر چند استعمال آن در مذموم بیشتر است.^{۳۹} طبرسی در معنی کاد می نویسد: «کاد یعنی نسبت به او نیرنگ کرد»^{۴۰} یا «کاری است که فردی با رفیقش از راه حيله انجام می دهد، تا او را در مکروه و ناملایمی افکند»^{۴۱} یا «درخواست چیزی از دیگری با نارضایتی و کراهت او است، چنانچه زلیخا کاری را از یوسف می خواست

که حاضر بدان نبود و از آن امتناع داشت»^{۴۲} یا «نقشه کشیدن در پنهان برای ضرر زدن به دیگری است»^{۴۳} و یا «عبارت از مکر شدید است که مکر با سه قید محقق می گردد: فکر و تدبیر، عمل و حرکت، و برنامه اضرار بر دیگری».^{۴۴}

اکنون به بررسی آیات کلیدی «کید» و بیان نکته‌های آن در زمینه دشمن شناسی پرداخته می شود:

۱. «إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا. وَأَكِيدُ كَيْدًا. فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا».^{۴۵} ضمیر «أَنْهُمْ» راجع به کافران و معارضان با قرآن و حکومت آن است. «کیدا»، دلالت بر نوعی کید می نماید که متناسب با کید کننده است: دامها و کیدهای کافران و منافقان بافته رشته‌های اوهام و ناشی از اندیشه‌های شیطانی و قدرتهای محدود و در میان کوره راههای تاریک و گمراهی است: «وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ».^{۴۶} اما کید خداوند حکیم و قاهر در طریق هدایت و نور و بر مبنای حکمت و ناشی از قدرت پایدار و نظام و سنن عالم و اجتماع است: «إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ».^{۴۷}

«إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا»؛^{۴۸} یعنی دشمنان پیوسته مکر و حيله می کنند. نکته قابل توجه در این آیه، آن است که کلمه «یکیدون» به صیغه مضارع، بیانگر دوام و استمرار توطئه‌های دشمنان است^{۴۹} که با ترفندها و القای شبهه‌ها و ایراد افکنی، مردم را برای مبارزه با قرآن فرامی خوانند.^{۵۰} خداوند در این آیه برای تسلی خاطر پیامبر(ص) و مؤمنان از یک سو و تهدید دشمنان اسلام از سوی دیگر می افزاید: آنها پیوسته

۳۳. رک: تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۱۲، صص ۲۸۳ و ۲۸۴.

۳۴. نگاهی قرآنی به دوست و دشمن، ص ۱۵۲.

۳۵. انفال، ۶۰.

۳۶. نگاهی قرآنی به دوست و دشمن، ص ۱۵۳. نیز رک: سیره سیاسی امام علی(ع)، ص ۱۶۶.

۳۷. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۰، ص ۱۴۲.

۳۸. لسان العرب، ج ۳، ص ۳۸۳.

۳۹. المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۴۳.

۴۰. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۱۳۹.

۴۱. نثر طوبی، ج ۲، ص ۳۵۱.

۴۲. مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۶۸.

۴۳. همان، ج ۱۰، ص ۱۲۵.

۴۴. تفسیر روشن، ج ۶، ص ۸۱.

۴۵. طارق، ۱۵-۱۷.

۴۶. غافر، ۲۵.

۴۷. پرتویی از قرآن، ج ۳، ص ۳۳۵.

۴۸. طارق، ۱۵.

۴۹. پرتویی از قرآن، ج ۳، ص ۳۳۵.

۵۰. تفسیر المراغی، ج ۳۰، ص ۱۱۸.





حیله می‌کنند و نقشه‌ها می‌ریزند.^{۵۱}

در تفسیر نوین ذیل این آیه آمده است: «مشرکان مکه سخت چاره‌جویی، فریب‌کاری، نیرنگ‌سازی، پلیدی، بدذاتی، بدخواهی و بالأخره جنگ و ستیز کردند، تا جلو نفوذ قرآن و تأثیر دعوت پیامبر را بگیرند. ولی از هیچ‌کدام از این کارها نتیجه نگرفتند»^{۵۲} و نخواهند گرفت. طیب در تفسیرش ذیل این آیه، چنین می‌نویسد: «مفسران نظر به اینکه کید و مکر از صفات خبیثه و ساحت قدس ربوبی منزّه است، بنابراین کید و مکر را حمل بر عقوبت و عذاب کردند؛ یعنی عذاب من سخت است، بنابراین کید و مکر الهی این است که معامله‌ای با کفار می‌کند که برحسب ظاهر آنها را خوش آید، مثل اقبال دنیا از سلطنت و ریاست و جاه و مقام و مکتب، ولی در حقیقت عین عقوبت است، بنابراین می‌فرماید: «وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»^{۵۳} و نیز می‌فرماید: «إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا. وَأَكِيدُ كَيْدًا. فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُوَيْدًا»^{۵۴} که تفریع می‌فرماید بر کید خود که ای پیغمبر من آنها را مهلت ده، من آنها را مهلت دادم، تا زمان عقوبت، و البته کید خدا محکم و مکر او شدید است»^{۵۵}. در تفسیر جلالین نیز چنین بیان شده است: «این آیه با آیه سیف نسخ شده است، بنابراین این مهلت دادن مربوط به قبل از نزول آیه سیف است»^{۵۶}.

۲. «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا»^{۵۷} یعنی مکر و سیاست شیطان همیشه محکوم به شکست و خذلان است.^{۵۸} نیرنگ شیطان در همه حال و در همه وقت، ضعیف است و چنین نیست که گاهی ضعیف باشد و گاهی ضعیف نباشد. آوردن «کان» در جمله نیز برای

تأکید همین معنی است.^{۵۹} قرآن که خود قول حق و فصل است، مظهری از نقشه حق و کید حکیمانه خداوند می‌باشد که مانند ازدهای موسی، کیده‌های ساحران و افسون‌گران را باطل می‌نماید و بر طبق نظام و سنن خداوند پیش می‌رود.^{۶۰}

نکته قابل توجه این است: اگر گفته شود: چگونه خداوند در این آیه می‌فرماید: «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» و در آیه ۲۸ سوره یوسف، درباره کید و مکر زنان می‌فرماید: «إِنَّ كَيْدُكُنَّ عَظِيمٌ»؛ یعنی حتماً کید و مکر شما زنان بزرگ است. در صورتی که کید و مکر شیطان از مکر زنان بزرگ‌تر است؟ در جواب می‌گوییم: کید و مکری که آیه مورد بحث می‌گوید، در مقابل کید و قدرت خدا است و تردیدی نیست که قدرت خدا مافوق هر قدرت و مکری است. ولی کید و مکری که در آیه ۲۸ سوره یوسف راجع به زنان می‌گوید، در مقابل کید و مکر مردان است.^{۶۱}

۲) مکر

واژه «مکر» و مشتقاتش در قرآن ۴۳ بار به کار رفته و به معنی خدعه و نیرنگ در خفا و نیرنگ پنهانی است. هرگاه کسی را با حیله بازی از هدفش بازدارند، به آن مکر گفته می‌شود.^{۶۲} راغب اصفهانی در معنی مکر می‌نویسد: مَکْرٌ یعنی با حیله و نیرنگ کسی را از مقصدش دور کنند و برگردانند که دوگونه است: مکر پسندیده که به وسیله آن قصد کار خوبی بشود، مانند «وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»^{۶۳} و مکر و حیله مذموم و ناپسند که کسی کار زشتی را قصد کند، مانند «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ»^{۶۴} «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا»^{۶۵} و «فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

۵۹. مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۱۸.

۶۰. بر تویی از قرآن، ج ۶، ص ۲۴۹.

۶۱. رک: تفسیر سورا بادی، ج ۱، ص ۴۴۱؛ تفسیر آسان، ج ۳، ص ۳۰۶.

۶۲. لسان العرب، ج ۵، ص ۱۸۳.

۶۳. آل عمران، ص ۵۴.

۶۴. فاطر، ص ۴۳.

۶۵. انفال، ص ۳۰.

۵۱. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۳۷۵.

۵۲. تفسیر نوین، ص ۱۳۶.

۵۳. آل عمران، ص ۴۷.

۵۴. طارق، ص ۱۵-۱۷.

۵۵. اطیب البیان، ج ۶، ص ۴۲.

۵۶. تفسیر جلالین، ص ۵۹۴.

۵۷. نساء، ص ۷۶.

۵۸. انوار العرفان، ج ۷، ص ۱۰۳.

مَكْرِهِمْ».^{۶۶} اما در مورد حيله خوب و بد در قرآن آمده است: «وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرُنا مَكْرًا».^{۶۷} بعضی گفته‌اند، مكری كه از سوی خدا برای كار نيك است، همان مهلت دادن به بنده است، تا از امور دنیایی و متاع دنیوی بهره‌مند شده و تمكین یابد و جزایش را ببیند. از این جهت علی(ع) فرمود: «من وسع علیه دنیا و لم يعلم انه مكر به فهو مخدوع عن عقله»؛ یعنی کسی كه دنیا برایش توسعه داشت و نفهمید كه به دست آوردن افزون بر نیاز از متاع دنیا برای او فریبی است كه گرفتار نیرنگش شد و برای كار نيك چنین وضعی دارد نه پرداختن به اعمال قبیح، چنین کسی عقلش او را فریب داده، كم خرد است.^{۶۸}

صاحب قاموس ذیل واژه «مكر» چنین می‌نویسد: مكر، تدبیر است، اعم از آنكه در كار بد یا در كار خوب باشد. در اقرب الموارد آمده است: مكر آن است كه شخص را به حيله‌ای از مقصودش منحرف كنی و آن دو نوع است: محمود و مذموم. محمود آن است كه از آن كار خوبی مراد باشد و مذموم برعكس آن است. در تفسیر المنار بیان می‌شود: «مكر در اصل تدبیر مخفی است كه مكر شده را به آنچه گمان نمی‌کرد، می‌كشد و اغلب در تدبیر بد به كار می‌رود».^{۶۹} بنابراین مكر اعم از تدبیر خوب و بد است. مؤید این سخن قول خداوند است كه می‌فرماید: «اسْتَكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ».^{۷۰} وصف «السَّيِّئِ» می‌رساند كه مكر در ذات خود گاهی سیئی و گاهی حسن است. همچنین آیات «فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرُوا»^{۷۱} و «أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكْرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمْ

الْأَرْضَ»^{۷۲} مؤیدهای دیگری هستند.^{۷۳} احمد مصطفی مراغی در تفسیرش مكر را این‌گونه معنی کرده است: «مكر در اصل، تدبیر مخفی است كه مكر شده را نسبت به آنچه كه گمان نمی‌کرد، می‌كشاند و غالباً در تدبیر بد و ناپسند به كار می‌رود».^{۷۴}

در مورد واژه «مكر» نکاتی قابل ذكر است:

۱. در بسیاری از آیات، نسبت مكر به خداوند در مرتبه دوم است؛ یعنی ابتدا مكر بدكاران در مقابل دین حق و دستور خداوند، سپس مكر خداوند در مقابل آنان است كه مكر خداوند دوگونه است: مجازات و غیر آن. برای مثال در این آیه آمده است: «وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»^{۷۵} مراد از «يَمْكُرُونَ» حيله و تدبیر مشركان است كه می‌خواستند پیامبر(ص) را بكشند، یا زندانی كنند و یا تبعید نمایند و مراد از «يَمْكُرُ اللَّهُ» همان تدبیر خداوند است كه آن حضرت را مأمور به هجرت نمود. همچنین در آیه دیگری آمده است: «وَمَكْرُوا وَمَكْرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»^{۷۶} كه مراد از مكر اول، حيله يهود درباره كشتن عیسی(ع) و مراد از مكر الله نجات دادن عیسی(ع) از دست آنها است.

۲. در این‌گونه آیات، نسبت مكر به خداوند اشكالی ندارد؛ زیرا مكر خدا همان تدبیر او و تقدیراتی است كه عذاب بدكاران می‌شود و مقتضای عدالت جز آن نیست و گرنه بدكار و نيكوكار از هم شناخته نمی‌شوند. پس آن مكر ممدوح است؛ زیرا عدالت است: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ».^{۷۷}

۳. گاهی مكر منسوب به خداوند مكر ابتدایی است مانند «أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ

۶۶. نمل، ۵۱.

۶۷. نمل، ۵۰.

۶۸. المفردات فی غریب القرآن، ص ۷۷۲.

۶۹. تفسیر المنار، ج ۳، ص ۲۵۹.

۷۰. فاطر، ۴۳.

۷۱. غافر، ۴۵.

۷۲. نحل، ۴۵.

۷۳. قاموس قرآن، ج ۶، ص ۲۶۶.

۷۴. تفسیر المراغی، ج ۳، ص ۱۶۶.

۷۵. انفال، ۳۰.

۷۶. آل عمران، ۵۴.

۷۷. جاثیه، ۲۱.





الْخَاسِرُونَ».^{۷۸} معلوم است که مراد از مکر، عذاب خدا در مقابل نافرمانی مردم است. بنابراین مکر خدا به عنوان مجازات صحیح و مکر ابتدایی از خداوند ممتنع است؛ یعنی کلمه «مکر» به معنای این است که شخصی دیگری را غافل گیر کرده و به او آسیبی برساند، این عمل از خداوند متعال زمانی صحیح است که به عنوان مجازات صورت گیرد؛ یعنی انسان معصیتی کند که مستحق عذاب شود و خداوند او را از آنجا که خودش نفهمد، عذاب نماید و یا سرنوشتی برای او تنظیم کند که او با پای خود و غافل از سرنوشت خود، به سوی عذاب برود.^{۷۹} به طور کلی می توان گفت که آیه «وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ...»^{۸۰} صراحت دارد در اینکه تدبیر کلی مال خدا، و تدبیر دیگران در مقابل تدبیر خدا هیچ است و کاری از پیش نمی برند.^{۸۱}

۴. مکر در لغت عرب با آنچه در فارسی امروز از آن می فهمیم، تفاوت بسیار دارد. در فارسی امروز مکر به نقشه های شیطانی و زیان بخش گفته می شود، در حالی که در ریشه های لغت عرب هر نوع چاره اندیشی را «مکر» می گویند که گاهی خوب و گاهی زیان آور است.^{۸۲}

۵. در خصوص کیفر مکر و فریب در روایات آمده است: محمد بن حسن بن علی (ع) از پدرش از جدش امیرمؤمنان علی (ع) نقل کرده است که آن حضرت مکرر می فرمود: «مکر و فریب در آتش جای دارد».^{۸۳} همچنین هشام بن سالم در حدیثی مرفوع از امیرالمؤمنین (ع) نقل می کند که فرمود: «اگر نبود که مکر و فریب کاری در آتشند، من مکر اندیش ترین

مردمان بودم». گویا علت سخن آن حضرت این بوده که مردم معاویه را مردی سیاست مدار و عاقل می دانستند، و آن حضرت را سست رأی می پنداشتند؛ چون می دیدند که حيله های معاویه که بر پایه دروغ و مکر بنا نهاده شده بود، پیشرفت می کرد، پس آن حضرت بیان می فرماید که او به این نیرنگها آشنا تر است، ولی چون آنها مخالفت با دستور خدا هستند، آنها را به کار نمی بندد.^{۸۴} آشنا تر بودن آن حضرت به مکر و حيله و داناتر بودنش در به کار بردن آن روشن است؛ زیرا آن حضرت به همه چیز داناتر از دیگران بوده است.^{۸۵}

اکنون به بررسی آیات کلیدی «مکر» و بیان نکته های آن در زمینه دشمن شناسی پرداخته می شود:

۱. «وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ»^{۸۶} یعنی خداوند منصف و عادل ترین مکرکنندگان است؛ زیرا مکر آنها ظلم و مکر او عدل و انصاف است. اما اینکه خداوند به خود نسبت مکر داده، از باب مزاجت (یکی از وجوه بلاغت) است؛ چون در قبل اسم مکر برده شده است^{۸۷} و نیز نوعی استهزا و توبیخ منافقان، مشرکان و کافران است، به خاطر کارهایی که انجام داده و می دهند.^{۸۸}

۲. «وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ...»^{۸۹} شأن نزول این آیه مربوط به جریان «دارالندوه» است؛ یعنی زمانی که قریش در دارالندوه در مورد زندان یا قتل یا اخراج پیامبر (ص) جلسه مشاوره تشکیل دادند و رأی آنها به اتفاق بر قتل پیامبر (ص) قرار گرفت.^{۹۰}

بنابراین براساس آنچه در این آیات بیان شد، پی

۸۴. ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۴۱.

۸۵. الکافی، ج ۴، ص ۳۳.

۸۶. آل عمران، ۵۴.

۸۷. مجمع البیان، ج ۲، صص ۷۵۸ و ۷۵۹.

۸۸. تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۹۴.

۸۹. انفال، ۳۰.

۹۰. بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۲، ص ۲۳۱.

۷۸. اعراف، ۹۹.

۷۹. انوار درخشان، ج ۶، ص ۴۳۳.

۸۰. رعد، ۴۲.

۸۱. قاموس قرآن، ج ۶، صص ۲۶۶ و ۲۶۷.

۸۲. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۲۹.

۸۳. ثواب الاعمال، ص ۴۲۹.



۳. قدیم: «قَالُوا تَاللّٰهِ اِنَّكَ لَفِي ضَلٰلِكَ الْقَدِيْمِ».^{۹۱}
 ۴. کبیر: «وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا فِي ضَلٰلٍ كَبِيْرٍ».^{۹۲}

با توجه به آیاتی که در زمینه ضلالت در قرآن ذکر شده است، می‌توان عوامل اصلی گمراهی مردم و انحراف آنها از صراط مستقیم را چنین بیان کرد: ۱. شیطان: «وَيُرِيْدُ الشَّيْطٰنُ اَنْ يُضَلِّهٖمْ ضَلٰلًا بَعِيْدًا»^{۹۳} «اما شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند و به بیراهه‌های دوردستی بیا فکند».^{۹۴} ۲. سردمداران ضلالت همانند فرعون و فرعونیان: «وَاَصْلَ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدٰى»^{۹۵} «فرعون قوم خود را گمراه ساخت و هرگز هدایت نکرد».^{۹۶} ۳. سامری و سامریان: «وَاَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ»^{۹۷} «و سامری آنها را گمراه ساخت».^{۹۸} ۴. طاغوتها: «وَقَالُوا رَبَّنَا اِنَّا اَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرٰءَنَا فَاصَلُّوْنَا السَّبِيْلَ»^{۹۹} «و می‌گویند: پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند».^{۱۰۰} ۵. گروهی از اهل کتاب: «وَدَّتْ طٰنْفَةٌ مِنْ اَهْلِ الْكِتٰبِ لَوْ يُضِلُّوْكُمْ وَمَا يُضِلُّوْنَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُوْنَ»^{۱۰۱} «جمعی از اهل کتاب (از یهود)، دوست داشتند (و آرزو می‌کردند) شما را گمراه کنند (اما آنها باید بدانند که نمی‌توانند شما را گمراه سازند) آنها گمراه نمی‌کنند، مگر خودشان را و نمی‌فهمند».

۴) کفر

در المعجم الاحصائی، ذیل واژه «کفر» آمده است: واژه کفر و مشتقاتش در قرآن، ۵۲۴ بار به معنای پوشش آمده است.^{۱۰۲} مصطفوی بعد از نقل معانی چند پیرامون کلمه «کفر» می‌نویسد: تحقیق مطلب در این است که اصل واحد در ماده «کفر» همان معنی رد و

می‌بریم دشمنان در همه حال و به هر شکل ممکن در فکر مکر و فریب هستند، پس مسلمانان نباید یک لحظه غافل شوند، اما در عین حال بدانند، خداوند مکر آنها را به خودشان برمی‌گرداند. البته باید در نظر داشت مکر مانند کید می‌باشد و هردو همراه با تدبیر و فکر هستند، جز اینکه کید قوی‌تر از مکر است.^{۹۱}

۳) ضلال

این واژه و مشتقاتش ۱۸۹ بار در قرآن کریم آمده است.^{۹۲} واژه «ضلل» به معنای انحراف از حق است و مقابل آن، هدایت و یافتن راه حق می‌باشد؛ «ضلل» ضد هدایت و راستی است.^{۹۳} مصطفوی ذیل معنای این واژه می‌نویسد: «اصل این واژه به معنای آن چیزی است که در مقابل هدایت است، پس ضلالت عبارت از عدم هدایت و اضلال همان فقدان هدایت است».^{۹۴} ضلال و ضلالت به معنی انحراف از حق است. «اِنِّيْ اَرَاكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ»^{۹۵} یعنی انحراف از راه حق.^{۹۶} «الضَّلٰل» یعنی عدول و انحراف از راه مستقیم که نقطه مقابلش هدایت است. خداوند متعال می‌فرماید: «فَمَنْ اِهْتَدٰى فَاِنَّمَا يَهْتَدِيْ لِنَفْسِهٖ وَ مَنْ ضَلَّ فَاِنَّمَا يَضِلُّ عَلَیْهَا».^{۹۷} واژه «ضلال» برای هر عدول و انحرافی از راه مستقیم، خواه عمدی یا سهوی و کم یا زیاد به کار می‌رود.^{۹۸}

لغت «ضلال» در آیات، با چهار وصف توصیف شده است که از این قرارند: ۱. مبین: «وَ اِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ لِاَبِيْهٖ اَزْرَاۗءُ اتَّخَذُۢ اَصْنَامًا اِلٰهَةً اِنِّيْ اَرَاكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ».^{۹۹} ۲. بعید: «ذٰلِكَ هُوَ الضَّلٰلُ الْبَعِيْدُ».^{۱۰۰}

۹۱. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۰، ص ۱۴۳.

۹۲. المعجم الاحصائی لالفاظ القرآن الکریم، ج ۱، ص ۴۸.

۹۳. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۹.

۹۴. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۷، ص ۳۸.

۹۵. انعام، ۷۴.

۹۶. قاموس قرآن، ج ۱۴، ص ۱۹۲.

۹۷. یونس، ۱۰۸.

۹۸. المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۰۹.

۹۹. انعام، ۷۴.

۱۰۰. ابراهیم، ۱۸.

۱۰۱. یوسف، ۹۵.

۱۰۲. ملک، ۹.

۱۰۳. نساء، ۶۰.

۱۰۴. طه، ۷۶.

۱۰۵. طه، ۸۵.

۱۰۶. احزاب، ۶۷.

۱۰۷. آل عمران، ۶۹.

۱۰۸. المعجم الاحصائی لالفاظ القرآن الکریم، ج ۱، ص ۵۳.



عدم اعتنا به چیزی می‌باشد و معانی‌ای مانند بی‌زاری، نابودی و پوشیدن از آثار کفر می‌باشند.^{۱۰۹} کُفر در لغت به معنی پوشیده شدن چیزی است و شب را هم به خاطر اینکه اشخاص و اجسام را با سیاهی‌اش می‌پوشاند، با واژه کَافِر وصف کرده‌اند و زارع را هم که پیوسته بذر و دانه را در زمین می‌افشاند و در خاک پنهان می‌کند، کافر می‌گویند.^{۱۱۰} طریحی می‌نویسد: کفر یعنی کافر شدن به آن و پوشاندن و جمع کافر، کفار، کفرة و کافرون، و مؤنث آن کافرة، کافرات و کوافر می‌شود.^{۱۱۱}

در مورد واژه «کفر» نکاتی قابل ذکر است:

۱. وجوه کفر: نعمانی در تفسیر خود در باب فضل قرآن، از امیرالمؤمنین علی(ع) روایت می‌کند که فرمود: کفری که در قرآن مجید از آن نام برده شده، پنج قسم می‌باشد و آنها عبارتند از: کفر انکاری، کفر مطلق، کفر ترک، کفر برائت و کفر نعمت.^{۱۱۲}

۲. تقدم کفر بر شرک: ابن صدقه می‌گوید: از امام صادق(ع) درباره کفر و شرک پرسیدم که کدام یک از آنها مقدم‌ترند، فرمود: کفر مقدم‌تر می‌باشد؛ زیرا ابلیس قبل از همه کافر شد و کفرش هم به خاطر شرک نبود و او کسی را به عبادت غیر خداوند دعوت نکرد، ولی بعد از آن دعوت کرد و مشرک شد.^{۱۱۳}

۳. ریشه‌های کفر و پایه‌های آن: سکونی از امام صادق(ع) روایت می‌کند که رسول خدا(ص) فرمود: پایه‌های کفر بر چهار قسم است: رغبت، رهبت، عدم خوشنودی از آنچه خدا برایش معین کرده، و خشم و غضب.^{۱۱۴} بنابراین کفر مراتبی دارد که در بحث دشمن‌شناسی باید مورد توجه قرار گیرد.

۵) صدّ

واژه صدّ و مشتقاتش، ۴۲ بار در قرآن کریم آمده است.^{۱۱۵} صدّ به معنای منع کردن و بازداشتن و نیز اعراض و روگردانی است که نزدیک به کفر می‌باشد. لازمه اعراض از حق، نفاق و ترجیح دادن دنیا به آخرت و منحرف شدن از سبیل الله است.^{۱۱۶}

راغب اصفهانی ذیل این واژه می‌نویسد: واژه «صدّ» و «صدود» گاهی به معنی اعراض و انصراف و زمانی هم به معنای منع کردن و برگرداندن می‌آید؛ یعنی هر دو لازم و متعدی هستند.^{۱۱۷} صاحب قاموس می‌نویسد: گفتار راغب پیرامون متعدی بودن «صدود» مورد تصدیق قرآن نمی‌باشد؛ زیرا این واژه تنها یک‌بار در قرآن ذکر شده که آن هم به صورت لازم استعمال گردیده است: در آیه ۶۱ سوره نساء آمده است: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتُ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا»؛ «و هنگامی که به آنها گفته شود: به سوی آنچه خداوند نازل کرده، و به سوی پیامبر بیاید، منافقان را می‌بینی که (از قبول دعوت) تو، اعراض می‌کنند».^{۱۱۸}

مصطفوی معنی واژه «صدّ» را این‌گونه توضیح می‌دهد: «صدّ» به معنی اعراض و روگرداندن است، اعراضی که به کفر نزدیک می‌باشد. لازمه اعراض از حق، نفاق و ترجیح دادن دنیا بر آخرت و منحرف شدن از سبیل الله است.^{۱۱۹}

با عنایت به آیه‌های قرآن پنج عامل برای منع و بازداشتن مردم از راه حق وجود دارد: ۱. دین‌فروشان: «أَشْتَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ».^{۱۲۰} ۲. کفر پیشگان هوس‌ران: «فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى».^{۱۲۱} ۳. آزمندان دنیاطلب: «الَّذِينَ

۱۱۵. المعجم الاحصائي لالفاظ القرآن الكريم، ج ۱، ص ۴۷۱.

۱۱۶. مجمع البحرين، ج ۳، ص ۸۳.

۱۱۷. المفردات في غريب القرآن، ص ۲۷۵.

۱۱۸. رک: قاموس قرآن، ج ۴، ص ۱۱۲.

۱۱۹. التحقيق في كلمات القرآن، ج ۶، ص ۳۳۲.

۱۲۰. توبه، ۹.

۱۲۱. طه، ۱۶.

۱۰۹. التحقيق في كلمات القرآن، ج ۱۰، صص ۷۹ و ۸۰.

۱۱۰. المفردات في غريب القرآن، ص ۷۱۷.

۱۱۱. مجمع البحرين، ج ۳، ص ۴۷۴.

۱۱۲. تفسیر النعمانی، ج ۲، صص ۳۶۰-۳۶۴.

۱۱۳. همان، ج ۲، ص ۳۸۴.

۱۱۴. الکافی، ج ۲، ص ۳۶۴.

يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ»^{۱۲۲}.
 ۴. مستکبران جاه طلب: «إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَرَأَتْهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ»^{۱۲۳}. ۵. برخی از اهل کتاب: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»^{۱۲۴}.
 (۶) خدع

واژه خدع و مشتقاتش پنج بار در قرآن تکرار شده است.^{۱۲۵} خدعه به معنای فریب دادن و نیز قصد بدی نسبت به دیگران است، به گونه‌ای که از دید طرف مقابل پنهان باشد. اخداع (خدعه) به معنی مخفی کردن چیزی است و به همین دلیل، به خزانه مخدع گویند و المخدع به معنی خزانه و محفظه است؛ یعنی آنچه که اموال و اجناس را در آن مخفی می‌کنند.^{۱۲۶} خلیل نحوی می‌نویسد: «پنهان داشتن چیزی را خدعه گویند»^{۱۲۷}. این منظور می‌نویسد: «خدعه، آن است که برخلاف آنچه در نظر دارید، مطلبی را اظهار نماید»^{۱۲۸}. الخداع یعنی وارد کردن دیگری به کاری غیر از آنچه او در صدد آن بوده و کاری را با فریب و نیرنگ برخلاف آنچه که پوشیده داشته، آشکار کند.^{۱۲۹}

در مورد واژه «خدعه» نکاتی قابل ذکر است:

۱. خدعه همانند مکر بر دو قسم «پسندیده» و «مذموم» است: هرگاه کسی از هدایت الهی روی بگرداند و خود را مورد غضب خدا قرار دهد و آن ذات مقدس مکر و خدعه او را به خودش برگرداند، گفته می‌شود: «خدا به او حیله کرد»، این همان خدعه

پسندیده است. مانند: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ...»^{۱۳۰، ۱۳۱} بنابراین می‌توان به خدا نسبت «مخادعه» داد و گفت خدا، فریب می‌دهد و این چنین آیات و نظیر اینها در قرآن بسیار است.

۲. حقیقت «خدع» این است که فردی رقیبش را به گونه‌ای دچار توهم سازد که او خلاف چیز ناخوشایندی را که برایش در نظر گرفته است، تصور می‌کند و می‌توان گفت منظور از «يُخَادِعُونَ اللَّهَ»، یخادعون الرسول باشد؛ زیرا اطاعت از رسول، اطاعت خدا و نافرمانی او، نافرمانی خدا است. چنان که گفته می‌شود، سلطان چنین گفت، در صورتی که ممکن است گوینده وزیر یا یکی از خاصان او باشد که سخنش به منزله سخن سلطان است.^{۱۳۲}

اکنون به بررسی آیه کلیدی «خدعه» و بیان نکته‌های آن در زمینه دشمن شناسی پرداخته می‌شود: «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يُخَادِعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ»^{۱۳۳}. این آیه بر توبیخ دلالت دارد که نشان می‌دهد دعوی آنان مبنی بر خدعه و مکر است، عبارت «وَمَا يُخَادِعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ»، بیان یخادعون می‌باشد؛ یعنی برگشت کار و روش آنان تنها به سوی خودشان است و نفوس خود را می‌فریبند و نظام طبیعی نفسانی خود را مختل می‌سازند و چون ادراک امور نفسانی و بیماریهای آن بس دقیق، و در اثر غفلت و توجه به آرزوها و شهوات بیرون، توجه به حالات نفسانی و تحولات داخلی بسی دشوار است، از این علم و ادراک تعبیر به شعور شده و قرآن شعور - از شعر (موی) به معنای باریک بینی و دقت نظر - را از آنها نفی نموده است، شاعر مدرک مطالب دقیق و لطیف می‌باشد، چه بسا مردمی اندیشه و معلوماتی دارند، ولی فاقد شعورند.^{۱۳۴}

۱۲۲. ابراهیم، ۳.

۱۲۳. منافقون، ۵.

۱۲۴. آل عمران، ۹۹.

۱۲۵. المعجم الاحصائي لالفاظ القرآن الكريم، ج ۱، ص ۴۱۷.

۱۲۶. التحقيق في كلمات القرآن، ج ۳، صص ۲۶ و ۲۷.

۱۲۷. معجم مقاييس اللغة، ج ۲، ص ۱۶.

۱۲۸. لسان العرب، ج ۸، ص ۶۳.

۱۲۹. المفردات في غريب القرآن، ص ۲۷۶.

۱۳۰. نساء، ۱۴۲.

۱۳۱. ر.ک: دشمن شناسی، ص ۳۴.

۱۳۲. جوامع الجامع، ج ۱، ص ۲۹.

۱۳۳. بقره، ۹.

۱۳۴. پرتویی از قرآن، ج ۱، ص ۷۱.





مراغی در تفسیر خود ذیل آیه بیان می‌دارد: تعبیر به «مخادعه» برای مبالغه است، یا بیانگر تکرار و دوام «خدعه» و نیرنگ منافقان به مؤمنان است.^{۱۳۵} زمخشری ذیل این آیه، پس از بیان توضیح و تبیین نسبت دادن خدعه و مکر به خداوند از نگاه اهل سنت می‌نویسد: خدعه در این آیه از باب مشاکله و مقابله آمده است.^{۱۳۶}

بنابراین حقیقت خدعه انجام کار توسط خدعه کننده برخلاف گفته خود برای جلب منفعت و دفع ضرر می‌باشد. در خدعه لازم نیست که به طور حتم بعد از تدبر و اندیشیدن و دقت صورت گیرد، اما برخلاف آن، کید در هیچ زمان بدون تأمل و اندیشیدن به کار گرفته نمی‌شود.^{۱۳۷}

۷) عدو

این واژه و مشتقاتش، ۱۰۶ بار در قرآن کریم آمده است.^{۱۳۸} العدو: از ماده «عدو» به معنای تجاوز کردن از کاری است که حقیقتش عدم تجاوز از آن می‌باشد.^{۱۳۹} این واژه هم بر یک نفر دشمن و هم بر مجموع دشمنان اطلاق می‌گردد، دشمنانی که هم در دل با انسان عداوت دارند و هم در ظاهر مطابق آن رفتار می‌کنند.^{۱۴۰}

انکون به بررسی آیه کلیدی «عدو» و بیان نکته‌های آن در زمینه دشمن شناسی پرداخته می‌شود:
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ...»^{۱۴۱} در این آیه، عدو به معنی جمع آمده؛ یعنی به معنی دشمنان است، به قرینه اینکه فرموده است: آنها را اولیای خود نگیرید.^{۱۴۲} این

آیه در حق حاطب بن ابی بلتعنه نازل شده است.^{۱۴۳}
۸) بطنه

بطنه، به معنای لباس زیرین، و کنایه از محرم اسرار است.^{۱۴۴} بطنه، به صورت استعاره برای کسی به کار می‌رود که از باطن کار تو با اطلاع است.^{۱۴۵} صاحب قاموس ذیل واژه «بطنه» می‌نویسد: «بطنه» در لغت به معنای فرد مورد اعتمادی است که انسان کارهای سرّی خود را با او در میان می‌گذارد و او آنها را فاش نمی‌کند.^{۱۴۶} از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که فرمود: «یاران و نزدیکان انسان همچون جامه زیرین و سایر مردم به منزله لباس رویین هستند».^{۱۴۷}

مصطفوی ذیل واژه «بطنه» می‌نویسد: البطنه: خلاف الظهاره؛^{۱۴۸} یعنی بطنه به معنی لباس زیرین و مقابل آن لفظ «ظهاره»، به معنای لباس بالایی می‌باشد. از رسول اکرم (ص) روایت شده است که فرمود: خدا هیچ پیامبری را مبعوث نکرد و جانشینی برای او نگذارد، مگر اینکه دوگونه اصحاب و محرم داشته است: ۱. بطنه و یار و محرمی که او را به خیر ترغیب می‌نماید. ۲. بطنه و یار و محرمی که بر شرّ و بدی تشویق می‌نماید.^{۱۴۹}

بطنه به معنی همراز و کسی است که به باطن امر و اسرار مطلع باشد. از این رو خداوند فرموده است: جز از خودتان همراز نگیرید، کفار را به باطن امر مطلع نگردانید و با آنها مشورت نکنید، آنها در ناراحت کردن شما کوتاهی ندارند.^{۱۵۰} این واژه تنها یک بار در قرآن ذکر شده است که به صورت کنایه در مورد کسی استعمال می‌شود که او را برای اطلاع از کار

۱۴۳. رک: الدر المنثور، ج ۶، ص ۲۰۳؛ تفسیر طبری، ج ۷، ص ۱۸۴۳؛

تفسیر جامع، ج ۷، ص ۱۱۹؛ تفسیر هدایت، ج ۱۵، ص ۳۳۲.

۱۴۴. المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۱.

۱۴۵. همان، ص ۱۳۰.

۱۴۶. قاموس قرآن، ج ۱، ص ۲۰۲.

۱۴۷. جوامع الجامع، ج ۱، ص ۴۷۴.

۱۴۸. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱، ص ۲۹۲.

۱۴۹. موسوعة القرآن العظیم، ج ۲، ص ۲۳۳۳.

۱۵۰. قاموس قرآن، ج ۱، ص ۲۰۲.

۱۳۵. تفسیر المراغی، ج ۱، ص ۵۱.

۱۳۶. الکشاف، ج ۱، ص ۵۶.

۱۳۷. دشمن شناسی از دیدگاه قرآن، صص ۱۵ و ۱۴.

۱۳۸. المعجم الاحصائی لالفاظ القرآن الکریم، ج ۱، ص ۴۹۲.

۱۳۹. کتاب العین، ج ۲، ص ۳۱۳.

۱۴۰. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۸، ص ۶۳.

۱۴۱. ممتحنه، ۱.

۱۴۲. تفسیر نور، ج ۹، ص ۵۷۰.

خود برمی‌گزینیم.^{۱۵۱}

اکنون به بررسی آیه کلیدی «بطانه» و بیان نکته‌های آن در زمینه دشمن‌شناسی پرداخته می‌شود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُؤَا مَا عَنَتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ».^{۱۵۲} مجاهد گوید: این آیه درباره آن عده از مسلمانان نازل شد که به علت نزدیکی و دوستی و هم‌پیمانی و همسایگی و خویشاوندی رضاعی، با منافقان و بعضی یهودیان صمیمیت و پیوند داشتند. خداوند متعال در این آیه آنان را از ارتباط نزدیک با اغیار برحذر داشت، تا در فتنه نیافتند و اغفال نشوند.^{۱۵۳}

در این آیه، «ولیجه» (خویشاوند نزدیک) را «بطانه» (آستر) نامیده و وجهش این است که آستر به پوست بدن نزدیک‌تر است، تا رویه (ظهاره) لباس؛ چون آستر لباس بر باطن انسان اشراف و اطلاع دارد و می‌داند که آدمی در زیر لباس چه پنهان کرده است، خویشاوند آدمی هم همین‌طور است، از بیگانگان به آدمی نزدیک‌تر و به اسرار آدمی واقف‌تر است. جمله «لَا يَأْلُونَكُمْ» به معنای «لا يقصرون فيكم» است؛ یعنی دشمنان از رساندن هیچ شری به شما کوتاهی نمی‌کنند^{۱۵۴} و اینکه خداوند متعال فرمود: «لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ»، به این معنا است که دوستی انتخاب و اتخاذ نکنید که در دیانت یا به قول بعضی در قرابت به پایه شما نمی‌رسد.^{۱۵۵}

قرائتی در تفسیر این آیه می‌نویسد: «بطانه» از بطن است، بطن یعنی شکم و درون، لباسی که به شکم می‌چسبد، لباس زیر را «بطانه» می‌گویند، «من» یعنی از، «دُونِكُمْ» یعنی غیر خودتان، نگذارید کسی از غیر

خودتان به درونتان بچسبند؛ یعنی نگذارید عوامل نفوذی در تشکیلات شما بروند، جاسوسهای بیگانه را راه ندهید، بیگانه را راه ندهید، رازداری کنید، همه اطلاعات را به همه کس نگوئید. این آیه می‌گوید مسلمانها باید رازدار باشید. آخر آیه می‌گوید «إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ»؛ یعنی اگر عقل دارید، ایمان تنها کافی نیست؛ چون می‌گوید: ای مؤمن، اگر عاقلی، باید این کارها را بکنی. می‌شود آدم دین داشته باشد، ولی عقل نداشته باشد.^{۱۵۶}

متأسفانه بسیاری از پیروان قرآن از این هشدار غفلت ورزیده‌اند، در نتیجه گرفتار نابسامانیهای فراوان شده‌اند. هم‌اکنون نیز در اطراف مسلمانان دشمنانی هستند که خود را به دوستی می‌زنند، معلوم می‌شود که دروغ می‌گویند، اما مسلمانان فریب ظاهر آنها را خورده و به آنها اعتماد می‌کنند، در صورتی که آنها برای مسلمان جز پریشانی و بیچارگی و تباهی چیزی نمی‌خواهند و از ریختن خار بر سر آنها و دشوار کردن کار آنها کوتاهی ندارند و تمام نقشه‌ها و اهدافشان شکست و به بند کشیدن اقتصادی، فرهنگی و ... آنها می‌باشد. بنابراین قرآن کریم هشدار می‌دهد که جز از خودتان همراز نگیرید، کفار را به باطن امر مطلع نگردانید و با آنها مشورت نکنید؛ زیرا آنها در لباس دوست به شما ضربه می‌زنند.

۹) وَلِيٌّ

ولاء و ولایت (به فتح و کسر واو)، ولی و مولی و امثال اینها همگی از ماده «ول.ی» هستند که در مجموع ۲۳۲ بار در قرآن کریم آمده است.^{۱۵۷} ولی: ولاء و توالی؛ یعنی دوستی و صمیمیت که دو معنی از آنها حاصل می‌شود و افزون می‌گردد، تا جایی که میان آن معانی چیزی که از آنها نباشد، نیست و این معنی یعنی دوستی، برای نزدیکی، مکانی، نسبی، دینی، بخشش و یاری کردن و اعتقاد و ایمان به کار

۱۵۱. عمدة الحفاظ، ج ۱، ص ۲۳۱.

۱۵۲. آل عمران، ۱۱۸.

۱۵۳. اسباب النزول، ص ۱۲۴.

۱۵۴. المیزان، ج ۳، ص ۳۷۸.

۱۵۵. همان، ج ۶، ص ۲۴۲.

۱۵۶. رک: تفسیر نور، ج ۹، ص ۵۷۰.

۱۵۷. المعجم الاحصائی لالفاظ القرآن الکریم، ج ۱، ص ۵۷۷.





می‌رود. ولایة با کسره حرف «و» یاری کردن است، ولایة با فتحه حرف «و» سرپرستی است و نیز گفته شده حقیقت هردو واژه همان سرپرستی است که کاری را به عهده بگیرند. ولی و مؤلی هردو در معنی اسم فاعل هستند.^{۱۵۸}

مصطفوی در تعریف واژه «ولی» می‌نویسد: ولی در اصل دلالت بر قرب و نزدیکی می‌کند.^{۱۵۹} ولی یعنی سرپرست و اداره کننده امر و نیز به معنی دوست و یاری کننده و غیره می‌آید.^{۱۶۰} طبرسی ذیل آیه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...»^{۱۶۱} می‌گوید: ولی از «ولی» به معنی نزدیکی بدون فاصله است؛ یعنی کسی است که به تدبیر امور از دیگری احق و سزاوارتر است.^{۱۶۲} به رئیس قوم والی گویند که به تدبیر و امر و نهی امور نزدیک و مباشر است. به آقا مولی گویند که به امر بنده سرپرستی و مباشرت می‌کند. به بنده مولی گویند که با اطاعت، مباشر امر مولی است و از آن است ولی یتیم که مباشر مال یتیم و اداره او است.^{۱۶۳}

علامه امینی در تبیین معنای مؤلا که از ولی مشتق است، ۲۷ معنا را نقل کرده است که یکی از معانی آن، ولایت و سرپرستی است.^{۱۶۴} مصطفوی می‌گوید: مفاهیمی همانند نزدیکی، دوستی، یاری رساندن و پیروی کردن از آثار و نشانه‌های اصل «ولی» می‌باشند که با توجه به اختلاف موارد به دست می‌آیند.^{۱۶۵}

انکون به بررسی آیه کلیدی «ولی» و بیان نکته‌های آن در زمینه دشمن شناسی پرداخته می‌شود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فإِنَّهُ

...»^{۱۶۶} شأن نزول این آیه، مربوط به زمان بعد از جنگ بدر یا احد می‌باشد که بعضی از مسلمانان خواستند با یهود و نصاری معاشرت کنند، تا به جهت خوف از مشرکان به آنها پناه ببرند، لیکن خطاب آن عام است و تا قیامت تمام مؤمنان را شامل می‌شود. این آیه این درس را به مسلمانان می‌دهد که هیچ‌گاه این دو گروه یهود و نصاری را به عنوان ولی و دوست و تکیه‌گاه خود نگیرید؛ زیرا صرف نظر از اینکه بین خودشان عداوت دارند، ولی در عداوت با اسلام و قرآن و مسلمانان یکدل و یک جهتند، اگر دیدید با شما اظهار دوستی کردند، بدانید که می‌خواهند شما را استثمار کنند و حیثیتهای شما را از بین ببرند و دین شما را از دست شما بگیرند.^{۱۶۷}

۱۰) نفاق

«نفاق» و مشتقاتش در قرآن کریم، ۱۱۱ بار آمده است.^{۱۶۸} «نفق (بر وزن فرس) و نفاق (به فتح نون) به معنی خروج یا تمام شدن است.»^{۱۶۹} نفاق مصدر به معنی منافق بودن است، منافق کسی است که در باطن کافر و در ظاهر مسلمان است.^{۱۷۰} خداوند می‌فرماید: «يَتَوَلَّوْنَ بَأْفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ»،^{۱۷۱} طبرسی در وجه این تسمیه می‌گوید: منافق به سوی مؤمن با ایمان و به سوی کافر با کفر خارج می‌شود و در جای دیگر می‌گوید: علت این تسمیه آن است که منافق از ایمان به طرف کفر خارج شده است.^{۱۷۲} ناگفته نماند: نَفَقَ (بر وزن فرس) نقبی در زیرزمین است که درب دیگری برای خروج دارد و در آیه «... فَإِنِ اسْتَضَعَّتْ أَنْ تَبْغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ...»^{۱۷۳} مراد همان نقب است؛ یعنی اگر بتوانی نقبی در زمین یا نردبانی بر آسمان

۱۶۶. مائده، ۵۱.

۱۶۷. اطیب البیان، ج ۴، صص ۳۹۱ و ۳۹۲.

۱۶۸. المعجم الاحصائی لالفاظ القرآن الکریم، ج ۱، ص ۵۵۹.

۱۶۹. قاموس قرآن، ج ۷، ص ۹۷.

۱۷۰. همان، ج ۷، ص ۹۸.

۱۷۱. آل عمران، ۱۶۷.

۱۷۲. جوامع الجامع، ج ۱، ص ۵۱۷.

۱۷۳. انعام، ۳۵.

۱۵۸. المفردات فی غریب القرآن، ص ۸۸۷.

۱۵۹. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۳، ص ۲۰۲.

۱۶۰. قاموس قرآن، ج ۷، ص ۲۴۷.

۱۶۱. بقره، ۲۵۷.

۱۶۲. رک: مجمع البیان، ج ۲، ص ۷۳۰.

۱۶۳. قاموس قرآن، ج ۷، ص ۲۴۷.

۱۶۴. الغدیر، ج ۱، صص ۳۶۲ و ۳۶۳.

۱۶۵. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۲۴، ص ۲۰۳.

بجویی. بنابراین منافق را از آن جهت منافق گوئیم که از ایمان خارج شده است، چنان که از طبرسی نقل شد و یا از دری وارد و از در دیگری خارج شده است، چنان که از راغب نقل گردید.^{۱۷۴}

پیرامون واژه‌های «نفاق» و «منافق» نکاتی قابل ذکر است:

۱. از منظر قرآن خطرناک‌ترین افراد در یک جامعه منافقان هستند؛ زیرا تکلیف انسان در برابر آنها روشن نیست. نه در واقع دوست و نه در ظاهر دشمن هستند؛ از امکانات مؤمنان استفاده می‌کنند و از مجازات کفار در ظاهر مصون‌اند، ولی اعمالشان از کفار بدتر است. بنابراین منافق از کافر خطرناک‌تر و عذاب او در آخرت از کافر سخت‌تر است؛ زیرا مانند دزد خانگی است و پلی است که کفار به وسیله آن به خرابکاری در اسلام راه می‌یابند، قرآن مجید می‌فرماید: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا».^{۱۷۵}

۲. در صدر اول اسلام، منافقان در کارهای رسول خدا(ص) بسیار کارشکنی می‌کردند. حالات ایشان اغلب در سوره‌های توبه و منافقون ذکر شده است. زنان منافق نیز کم نبوده‌اند که قرآن پنج بار «منافقات» را در ردیف «منافقین» آورده است.^{۱۷۶}

خطر این قشر برای اسلام و مسلمانان تا آنجا است که پیامبر قهرمان و مقاومی که در برابر قدرتهای بزرگ و دشمنان سرسخت اسلام، بدون هیچ ترس و بیمی، ایستاد و سرسختانه می‌خروشید و می‌جنگید، در مورد نقشه‌های خائنانه منافقان بر پیکر امت اسلام فرمود: «من بر امتم نه از مؤمنان بیمناکم، نه از مشرکان؛ مؤمن، ایمانش مانع ضرر او است و مشرک، خدا او را به خاطر شرکش رسوا می‌کند، ولی من از منافق بر شما می‌ترسم که از زبانش علم می‌ریزد (و در قلبش کفر و جهل است)، سخنانی می‌گوید که برای شما

۱۷۴. قاموس قرآن، ج ۷، صص ۹۸ و ۹۹.

۱۷۵. نساء، ۱۴۵.

۱۷۶. قاموس قرآن، ج ۷، ص ۹۹.

دلپذیر است، اما اعمالی (در خفا) انجام می‌دهد که زشت و بد است.^{۱۷۷}

۳. اقسام نفاق: نفاق به معنی دورویی و مخالف بودن ظاهر با باطن است که برای آن اقسامی است:

الف) نفاق در عقیده: این قسم از نفاق عبارت است از اینکه شخص در باطن کافر، مشرک و منحرف باشد، ولی در ظاهر اظهار اسلام و ایمان کند و یا جزء فرق باطله و اهل بدعت و ضلالت باشد، ولی اظهار تشیع نماید و این نوع از نفاق اعظم و اشدّ و اقیح اقسام کفر است؛ زیرا علاوه بر کفر باطنی، شامل مکر و حيله و خدعه نسبت به مسلمانان نیز می‌باشد و آنچه از مصائب و بدبختیها دامن‌گیر مسلمانان شده، از این قبیل افراد بوده است و از این جهت خداوند در قرآن سخت‌ترین عذاب و درکات دوزخ را برای آنان مقرر داشته است.^{۱۷۸}

ب) نفاق در اخلاق: یعنی در باطن متخلّق به اخلاق حمیده نباشد، ولی در ظاهر چنین نمایش دهد که دارای اخلاق حمیده است، مثل اینکه در باطن زهد، خوف از خدا، محبّت خدا، سخاوت، توکل، خشوع و امثال این صفات را ندارد، ولی در ظاهر خود را زاهد و خائف و محبّ خدا و نظائر اینها نشان می‌دهد. باید توجه داشت اگر شخص در باطن دارای اخلاق رذیله باشد، ولی در ظاهر بر آنها ترتیب اثر ندهد، به آن نفاق نمی‌گویند، بلکه طریقه معالجه اخلاق رذیله همین است و اگر به این قصد باشد، بسیار ممدوح و پسندیده، بلکه لازم است.

ج) نفاق در اعمال: یعنی خلوت او با ملأ او و پنهان او با آشکارای او و غیبت او با حضور او متفاوت باشد و در ظاهر خود را اعبد و اتقی مردم معرفی کند، ولی در حقیقت چنین نباشد و این نیز غیر از اخفای معصیت است؛ زیرا اشاعه و اظهار معصیت خود گناه است و دلیل بر اینکه نفاق شامل جمیع این اقسام است، اخباری است که از رسول خدا(ص) و ائمه اطهار(ع)

۱۷۷. سفینة البحار، ج ۲، ص ۶۰۶.

۱۷۸. نساء، ۱۴۵.





در تعریف نفاق و منافق وارد شده است. از جمله از امام زین العابدین (ع) روایت شده است که فرمود: «قال رسول الله (ص) ما زاد خشوع الجسد علی ما فی القلب فهو عندنا نفاق».^{۱۷۹} همچنین در حدیث دیگری درباره ویژگی منافق آمده است: صورتش در آن عالم، آن است که انسان با دو زبان از آتش محشور شود و اسباب رسوایی او پیش خلق خدا و سرافکنده‌گی او در محضر انبیای مرسل و ملائکه مقررین گردد.^{۱۸۰}

۱۱) بصیرت

بصیرت و جمع آن بصائر^{۱۸۱} از ماده بصر است. بصر در لغت به معنای ذیل به کار رفته است: بصر به معنای «العین»^{۱۸۲} یعنی حس بینایی ظاهری که توسط چشم اتفاق می‌افتد. جمع بصر در این معنی، ابصار به کار رفته است.^{۱۸۳} بصر به معنای علم و آگاهی،^{۱۸۴} قدرت ادراک دل و قوه بینایی^{۱۸۵} و نفاذ فی القلب^{۱۸۶} می‌باشد که فراتر از چشم ظاهری بوده و آگاهی یافتن به غیر از حواس ظاهری است. معنای اصلی بصر همان علم یافتن است که گاه با دیده چشم و گاه با دیده قلب حاصل می‌شود. همان‌طور که دیدن و رؤیت مقید به علم نیستند، علم نیز مطلق بوده و مقید به دیدن و رؤیت نمی‌باشد.^{۱۸۷} با توجه به آنچه که در معنای بصر گفته شد، برای بصیرت که مصدری از این باب است، کاربردهای معنایی مختلفی به کار رفته است که می‌توان به این موارد اشاره کرد: ۱. اعتقاد قلبی به

دین و حقایق امور.^{۱۸۸} ۲. عبرت؛ وقتی گفته می‌شود آیا برای شما در این (امر) بصیرتی است؟ منظور این است که آیا برای شما عبرتی است که از آن عبرت بگیرید.^{۱۸۹} ۳. بینات و دلیل و برهان که موجب شناخت هدایت از ضلال و حق از باطل می‌گردد. بسیاری از واژه شناسان بینات و دلیل و برهان را از آن جهت، از معانی بصیرت به شمار آورده‌اند که اینها موجب بصیرت و بینایی قلب می‌گردد و در حقیقت نام مسبب را بر سبب نهاده‌اند.^{۱۹۰}

به گفته این منظور یکی از معانی بصیرت «الترس» به معنی زره و لباس رزم است، بدین خاطر که اولین سلاحی که از یک جنگجو دیده می‌شود، زره او است. بنابراین بصیرت به معنای دلیل و برهان هم به کار رفته است؛ چون دلیل و برهان در مقام احتجاج بر هر چیز دیگر مقدم است.^{۱۹۱} شیخ طوسی در تفسیر خود در تعریف بصیرت می‌نویسد: آن دلالتی است که موجب علمی می‌شود که همه چیز به وسیله آن علم آن‌گونه که هست، دیده می‌شود.^{۱۹۲} بصیرت بینة و دلیلی است که هر چیزی به وسیله آن آن‌طور که هست، دیده می‌شود.^{۱۹۳} مغنیه بصائر را دلائل و بیناتی بر وجود خدا و وحدانیت او دانسته و می‌افزاید که اطلاق بصائر بر دلائل از باب اطلاق مسبب بر سبب می‌باشد؛ زیرا بصائر جمع بصیرت بوده و آن ادراک حاصل شده توسط قلب است که از ادله و براهین نشئت می‌گیرد.^{۱۹۴}

بصیرت برای قلب به منزله چشم برای بدن است و از آنجا که حق به وسیله آن، آشکار گشته و دیده می‌شود، دلیل نامیده شده است.^{۱۹۵} بصیرت برای قلب

۱۸۸. لسان العرب، ج ۴، ص ۶۵؛ کتاب العین، ج ۷، ص ۱۱۷.

۱۸۹. کتاب العین، ج ۷، ص ۱۱۸.

۱۹۰. قاموس قرآن، ج ۱، ص ۱۹۵.

۱۹۱. لسان العرب، ج ۴، ص ۶۷.

۱۹۲. التبیان، ج ۴، ص ۲۲۶.

۱۹۳. مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۳۴.

۱۹۴. تفسیر الکاشف، ج ۳، ص ۲۳۸.

۱۹۵. انوار التنزیل، ج ۲، ص ۱۷۶.

۱۷۹. اطیب البیان، ج ۱، ص ۳۰۳.

۱۸۰. شرح چهل حدیث، صص ۱۵۶ و ۱۵۷.

۱۸۱. المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۲۷؛ التحقیق فی کلمات

القرآن، ج ۱، ص ۲۷۹.

۱۸۲. کتاب العین، ج ۷، ص ۱۱۷.

۱۸۳. المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۲۷.

۱۸۴. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱، ص ۲۷۹؛ قاموس قرآن، ج ۱،

ص ۱۹۵.

۱۸۵. المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۲۷.

۱۸۶. کتاب العین، ج ۷، ص ۱۱۷.

۱۸۷. التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱، ص ۲۷۸.

به منزله بصر برای چشم بوده و نوری است که قلب به وسیله آن می بیند، همان گونه که بصر نوری است که چشم به وسیله آن می بیند.^{۱۹۶} برخی دیگر بصیرت را به معنای بینایی گرفته و منظور از آن را آیات و دلائلی می دانند که موجب روشنایی قلب مؤمنان می شود و هدایت و رحمت را از لوازم آن و تذکر و بیداری دل‌های آماده را از نتایج آن می دانند.^{۱۹۷}

علامه طباطبایی ذیل آیه «قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ»،^{۱۹۸} می نویسد: بصیرت در این باب، به معنای ادراک حاسه بینایی است که برای رسیدن به خارج و ظاهر هر چیزی از قوی ترین ادراکات شمرده می شود و این دیدن و ندیدن که در آیه شریفه است، از باب مجاز به معنای علم و جاهل و یا ایمان و کفر است.^{۱۹۹} ایشان همچنین ذیل آیه ۱۴ سوره قیامت، بصیرت را رؤیت قلب و ادراک باطنی دانسته و می افزاید که اطلاق آن بر انسان یا از باب «زید عدل است» می باشد و یا تقدیر آن «انسان علی نفسه ذوبصیره» می باشد.^{۲۰۰}

در مقام جمع بندی می توان گفت بصیرت امری فراتر از رؤیت ظاهری بوده و آن ادراک حقایق و رؤیت اشیاء آن گونه که هستند، می باشد و این امر توسط ادله و براین به وقوع می پیوندد؛ یا به عبارت بهتر منظور از این واژه که روی آن بسیار تأکید می شود، این است که همان طور که ما در دیدنیهای ظاهری، برای جلوگیری از خطر باید در لغزشگاهها دقت کنیم، پیش پایمان را خوب نگاه کنیم و حواسمان را جمع کنیم که در چاله نیافتیم، در امور معنوی و اجتماعی هم باید بینش دقیقی داشته باشیم. ترجمه فارسی بصیرت، همان «بینش» است؛ یعنی به مسائل

سطحی نگاه نکنیم. خوب دقیق شویم. اشخاص را، گروهها را، شرایط اجتماعی داخل و خارج را، درست بشناسیم و درک کنیم تا در دام نیافتیم و بعد از کسب شناخت و آگاهی لازم، مواظب باشیم که هوای نفس ما را فریب ندهد و موجب کوردلیمان نشود. در حقیقت قوام بصیرت، اولاً؛ به شناخت شرایط رفتار است؛ یعنی بفهمیم در چه شرایطی مشغول به انجام کاری هستیم؟ در این کار با چه کسانی مواجه هستیم؟ ما در چه شرایط زمانی و مکانی قرار گرفته ایم؟ ثانیاً؛ مواظب باشیم که حب و بغضها و هوسها و تعلقات، باعث نشود به دام شیطان بیافتیم.^{۲۰۱}

به این ترتیب، حرف اول در اساسی ترین شاخصه های رشد و کمال جامعه دینی از آن بصیرت است. بصیرت ضروری ترین شرط برای دعوت به حق است و داعیان الی الله باید خود را به آن بیاریند، خداشناسی، پیامبرشناسی، امام شناسی، معادشناسی و دشمن شناسی از ابعاد برجسته بصیرت است: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ».^{۲۰۲}

نتیجه گیری

۱. بحث شناخت دشمن در آیات قرآن کریم و روایات معصومان (ع) و از دیدگاه عقل از موقعیت ویژه ای برخوردار و بسیار مورد توجه قرار گرفته است.
۲. خداوند متعال در آیات متعددی از قرآن کریم با استعمال الفاظ گوناگون و متنوع (که هر کدام به نوعی پرده از چهره واقعی دشمنان برمی دارد) و در قالبهای متفاوت (که هر کدام از این قالبها، انسان را به بُعدی از ابعاد شناخت دشمن رهنمون می کند)، مسلمانان را به این مهم تذکر می دهد و آنها را در شناخت دشمنان یاری می نماید.

۳. مهم ترین واژگان کلیدی بحث دشمن شناسی در

۲۰۱. «گزیده ای از سخنان محمدتقی مصباح در جمع گروهی از کارشناسان وزارت دفاع و فرماندهان سپاه قم»، ۱۷/۸/۱۳۸۸ ش.
 ۲۰۲. یوسف، ۱۰۸.

۱۹۶. الکشاف، ج ۲، ص ۵۵.

۱۹۷. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۹۶.

۱۹۸. انعام، ۱۰۴.

۱۹۹. المیزان، ج ۷، ص ۳۰۲.

۲۰۰. همان، ج ۲۰، ص ۱۰۶.





قرآن کریم، از این قرارند: کید، مکر، ضلال، کفر، صدّ، خدع، عدوّ، بطنه، ولیّ، نفاق و بصیرت. از بررسی این واژگان، نکات زیر استخراج می‌گردد:

الف) دشمنان پیوسته و مدام مکر و حيله می‌کنند. بنابراین قرآن کریم به مسلمانان هشدار می‌دهد که همیشه متوجه این توطئه‌ها از سوی دشمنان باشند و نباید یک لحظه از نقشه‌های آنها غافل شوند و فریب حيله و مکر آنها را نخورند. اما در عین حال بدانند، خداوند مکر آنها را به خودشان برمی‌گرداند.

ب) قرآن کریم هشدار می‌دهد که جز از خودتان همراز نگیرید، کفار را به باطن امر مطلع نگردانید و با آنها مشورت نکنید؛ زیرا آنها در لباس دوست به

شما ضربه می‌زنند و ممکن است نقش جاسوس را در بین شما داشته باشند و اخبار و اسرار مسلمانان را به دشمنانش خبر دهند و نقشه‌هایشان را افشا کنند. ج) در همه حال باید بصیرت و آگاهی نسبت به دشمن خود داشت؛ زیرا مهم‌ترین شاخصه رشد و کمال جامعه دینی از آن بصیرت است. جامعه مسلمان اگر بصیرت و آگاهی نسبت به نقشه‌های دشمنان نداشته باشد، دچار فتنه و کید و مکر دشمنان می‌شود. ۴. باید در نظر داشت، برای شناخت مصداقهای دشمن، تصریح پیشوای اسلامی ضروری می‌باشد؛ زیرا اگر این امر در نظر گرفته نشود، جامعه دچار هرج و مرج خواهد شد.

کتابنامه

- قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
- آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۶۶ش.
- ابن اثیر، مجدالدین مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۰۴ق.
- ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرّم، لسان العرب، قم، ادب الحوزه، ۱۴۰۵ق.
- اسفراینی، ابوالمظفر، تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۵ش.
- امینی، عبدالحسین، الغدیر، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۸۶ش.
- انصاری محلاتی، محمدرضا، ثواب الاعمال، قم، نسیم کوثر، چاپ اول، ۱۳۸۲ش.
- بروجردی، سید محمدابراهیم، تفسیر جامع، تهران، صدر، چاپ ششم، ۱۳۶۶ش.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
- جعفری، رحمت؛ و دهشیری، حسن، دشمن شناسی از دیدگاه قرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۳ش.
- جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم، اسراء، چاپ اول، بی تا.
- حسینی دشتی، سید مصطفی، معارف و معاریف، قم، اسماعیلیان، چاپ اول، ۱۳۶۹ش.
- حسینی همدانی، سید محمدحسین، انوار درخشان، تهران، کتاب فروشی لطفی، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.
- حسینی، سید کمال، دشمن شناسی، تهران، لوح محفوظ، چاپ اول، ۱۳۸۵ش.
- حفنی، عبدالمنعم، موسوعة القرآن العظیم، قاهره، مکتبه مدبولی، چاپ اول، ۲۰۰۴م.
- حلبی، السمین، عمدة الحفاظ، تحقیق و تعلیق: محمد تونجی، بیروت، عالم الکتب، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- خاتمی، سید احمد، سیره سیاسی امام علی (ع)،

تهران، سپهر، چاپ اول، ۱۳۷۹ش.

- خمینی، روح الله، شرح چهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بی تا.

- داوریناه، ابوالفضل، انوار العرفان، تهران، صدر، چاپ اول، ۱۳۷۵ش.

- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷ش.

- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دمشق، دارالعلم الشامیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

- روحانی، محمود، المعجم الاحصائی لالفاظ القرآن الکریم، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۶۸ش.

- زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.

- سورآبادی، ابوبکر، تفسیر سورآبادی، تهران، فرهنگ نشر نو، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.

- سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران، انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۰ش.

- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.

- سیوطی، جلال الدین؛ و محلی، جلال الدین، تفسیر جلالین، بیروت، النور للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.

- شریعتی، محمدتقی، تفسیر نوین، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۶ش.

- شعرانی، میرزا ابوالحسن، نثر طوبی، قم، کتاب فروشی اسلامیة، چاپ دوم، ۱۳۹۸ق.

- صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات الکبری، تهران، اعلمی، ۱۳۶۲ش.

- طالقانی، سید محمود، یرتویی از قرآن، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم، ۱۳۶۲ش.

- طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم،

۱۴۱۷ق.

- طبرسی، فضل بن حسن، جوامع الجامع، تهران، دانشگاه تهران؛ مدیریت حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۷ش.

- همو، مجمع البیان لعلوم القرآن، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش.

- طبری، ابوجعفر، تفسیر طبری، بیروت، دارالمعارف، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تهران، کتاب فروشی مرتضوی، چاپ سوم، ۱۳۷۵ش.

- طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.

- طیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، اسلام، ۱۳۷۸ش.

- عبده، محمد، تفسیر المنار، مصر، مطبعة الشعب، ۱۳۷۳ش.

- فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم، هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.

- فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر الصافی، تهران، صدر، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.

- قرائتی، محسن، تفسیر نور، قم، مؤسسه در راه حق، چاپ اول، ۱۳۷۴ش.

- قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم، ۱۳۷۱ش.

- قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، بیروت، مؤسسه الوفاء، بی تا.

- کاشفی، محمدرضا، نگاهی قرآنی به دوست و دشمن، تهران، کانون اندیشه جوان، چاپ چهارم، ۱۳۸۷ش.

- کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.

- گروهی از نویسندگان، تفسیر هدایت، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۷ش.





- گنابادی، سلطان محمد، بیان السعادة في مقامات العبادة، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق.
- مراغی، احمد مصطفی، تفسیر المراغی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- مصباح، محمدتقی، «گزیده‌ای از سخنان محمدتقی مصباح در جمع گروهی از کارشناسان وزارت دفاع و فرماندهان سپاه قم»، ۱۳۸۸/۸/۱۷ش، در: سایت حوزه (www.howzeh.net).
- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.
- همو، تفسیر روشن، تهران، مرکز نشر کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.
- معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۷۱ش.
- مغنیه، محمدجواد، تفسیر الکاشف، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۲۴ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۴ش.
- نجفی خمینی، محمدجواد، تفسیر آسان، تهران، اسلامیه، چاپ اول، ۱۳۹۸ق.
- نعمانی، محمد بن ابراهیم، تفسیر النعمانی، به کوشش عبدالحسین غریفی بهبهانی، بیروت، العروة الوثقی، ۱۴۰۹ق.
- واحدی، علی بن احمد، اسباب النزول، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.